

کمونیسم یا بربریت؟

بیژن هدایت

پیش نمونه‌ی مجسم نظریه‌ی رشد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد محسوب می‌شدند و قرار بود بر تارک اقتصاد جهان سرمایه‌داری بنشینند، دچار بحران و ورشکستگی اقتصادی شدند؛ صدها میلیارد دلار ثروت آن‌ها بر باد رفت؛ و میلیون‌ها میلیون مردمان کارگر این جوامع در دایره‌ی بیکاری و فقر و فلاکت روزافزون گرفتار آمدند.

مردمان آمریکای لاتین، دچار سرنوشتی بهتر از این نیستند. کاهش مداوم سقف بیمه‌های اجتماعی، گسترش بیکاری، و رشد فزاینده‌ی گرسنگی و بی‌خانمانی، که مبتنی بر نسخه‌های «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» صورت می‌گیرد، این کشورها را دست‌خوش بحرانی مزمن و لاعلاج کرده است. بهره‌ی وام‌های چند صد میلیارد دلاری کشورهای این منطقه به دولت‌های پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی بورژوازی، که گویا تمامی هم ندارد، به تنهایی بخش عظیمی از درآمد ناخالص ملی آن‌ها را مصرف می‌کند؛ و نتیجه آن که، سفره‌ی خالی مردم هر روز خالی‌تر و خالی‌تر و خیل بیکاران و آوارگان هر روز افزون‌تر می‌شود.

تصویر زندگی در کشورهای بلوک شرق سابق حتا از این هم اسف‌انگیزتر است. هیاهوی کرکننده‌ی پیروزی «دمکراسی» و «بازار آزاد» بر «کمونیسم»، در متن آن چه که در این سال‌ها در این کشورها گذشته است، دیگر جزیی از تاریخ، تاریخی تلخ و فراموش شده، آن چه در این کشورها، و در پس آن هیاهوی کرکننده، باقی مانده، اقتصادی ورشکسته، صناعی به حراج رفته، انبوهی از کارگران بیکار و بی‌تامین، و جامعه‌ای درهم شکسته و فقیر است. در روسیه، گفته

جز گرسنگی و آوارگی، جز زندان و شکنجه، نیست. قصرهای افسانه‌ای صاحبان سرمایه را ما می‌سازیم، اما خود در حلبی‌آبادها زندگی می‌کنیم؛ زمین‌ها را ما شخم می‌زنیم، مواد غذایی را ما تولید می‌کنیم، اما خود گرسنه و تشنه سر بر بالین می‌گذاریم؛ امکانات رفاهی به دست ما به وجود می‌آیند، اما خود از آن‌ها بی‌بهره هستیم. و آن گاه هم که خشم علیه این جهان ستم و استثمار در ما فوران می‌زند، در زندان‌هایی که خود بر پا کرده‌ایم، محبوس می‌گردیم؛ با وسایلی که خود تولید کرده‌ایم، شکنجه می‌شویم؛ و با اسلحه‌هایی که خود ساخته‌ایم، به خاک و خون می‌افتیم.

جهان سرمایه‌داری لبریز از نکبت و تعفن است. ادامه‌ی این وضعیت مخاطره‌آمیز، جز با فقر و فلاکت افزون‌تر جامعه‌ی بشری، جز با کشتار و سرکوب و هتک حرمت بیش‌تر مردمان این کره‌ی خاکی، جز با زوال و نیستی جامعه‌ی بشری، ممکن نیست! جهان ما در آستانه‌ی یک دوراهی سرنوشت‌ساز قرار گرفته است: یا کمونیسم و یا ادامه‌ی توحش و بربریت سرمایه‌داری!

سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد

نظام سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد، که به یمن زرادخانه‌ی تبلیغاتی بورژوازی جهانی هم چنان به مثابه تنها آلترناتیو ممکن و موجود برای رفاه و آسایش و پیش‌رفت جامعه‌ی بشری تبلیغ می‌شود، جز به فقر و فلاکت فزاینده‌ی مردمان جهان از یک سو، و انباشت بیش‌تر ثروت صاحبان سرمایه از سوی دیگر، منجر نشده است. ببرهای آسیای جنوب شرقی، که تا مدتی

جهان سرمایه‌داری لبریز از نکبت و تعفن است. به زمانی که رشد شگرف تکنولوژی و بارآوری حیرت‌آور نیروی کار به طور فزاینده‌ای بر حجم تولیدات و امکانات رفاهی جامعه‌ی بشری می‌افزاید؛ به زمانی که ثروت صاحبان سرمایه به طور نجومی افزایش می‌یابد؛ به زمانی که رشد خیره‌کننده‌ی دانش و تکنیک به جامعه‌ی بشری امکان می‌دهد در جست و جوی حیات به کهکشان‌ها سفر کند؛ صدها میلیون مردمان این کره‌ی خاکی، گرسنه و تشنه به دنبال لقمه‌ای نان زمین را می‌کاوند و برای جرعه‌ای آب سر به سوی آسمان بلند می‌کنند؛ صدها میلیون کارگر به بردگی مزدی کشانده می‌شوند، جان می‌کنند تا سرپناهی داشته باشند و امروز را فرادا کنند؛ صدها میلیون زن سرکوب می‌شوند، تحقیر می‌گردند، و موهن‌ترین رفتارها را در بازار کار و در خانه و خانواده تحمل می‌کنند؛ میلیون‌ها میلیون کودک در خیابان‌ها، در مزارع، در کارگاه‌ها و در معادن به کار کشیده می‌شوند، از تحصیل و تفریح باز می‌مانند، و چون غنچه گلی نشکفته پرپر می‌گردند؛ میلیون‌ها میلیون مردمان این کره‌ی خاکی در اثر جنگ‌های مهیب سرمایه‌داری، به علت کشتارهای ملی و قومی، بی‌خانه و کاشانه می‌شوند و در هراس از مرگ، جان به دست می‌گیرند و با کوله باری از اندوه و وحشت رهسپار سرزمین‌های دور و ناشناخته می‌گردند.

جهان سرمایه‌داری لبریز از نکبت و تعفن است. به زمانی که تمامی ثروت‌ها و امکانات رفاهی جامعه‌ی بشری ساخته‌ی فکر و دست ما مردمان این جهان است، اما نصیب ما از این همه جز بردگی مزدی، جز فقر و فلاکت،

می‌شود، که بیش از شصت درصد مردم به زیر خط فقر رانده شده‌اند. و متوسط عمر مردم این جامعه‌ی بزرگ بر اثر فقر و شیوع بیماری‌های اپیدمیک - که در گذشته‌ای نه چندان دور ریشه کن شده بودند - به میزان پنج سال کم‌تر شده است. و این در حالی است، که سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد به طور روزافزون بر حجم ثروت مافیای سرمایه داران این کشور می‌افزاید.

خصلت ذاتی سرمایه داری در افزایش فقر و فلاکت از سویی، و انباشت سرمایه از سوی دیگر، در این سال‌ها ابعادی شگفت آور یافته است. در آمریکا، این برج و باروی سرمایه، بیش از پنجاه میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ بیش از چهل میلیون نفر تحت پوشش خدمات پزشکی قرار ندارند؛ و متوسط طول عمر برای حداقل سی و پنج میلیون نفر، به کم‌تر از شصت سال تنزل کرده است. اروپای قاره هم از تأثیرات مخرب نظام سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد برکنار نمانده است. بیکاری فزاینده، گسترش فقر، کاهش و حذف بیمه های اجتماعی، و ایجاد محلات فقیرنشین در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ، تصویر روز اروپای ثروت مند است. این جا، بیش از بیست و پنج تا سی میلیون کارگر بیکار، و نزدیک به صد میلیون عضو خانواده‌های بی‌تامین کاری، زندگی می‌کنند؛ به طور مرتب از بیمه های اجتماعی و سطح زندگی کارگران و مزدبگیران زده می‌شود؛ و بر گستره فقر و فلاکت مردمان افزوده می‌گردد.

در چین و هندوستان، با جمعیتی انبوه و اقتصادی که گفته می‌شود به سرعت در حال رشد است، فقر و نابرابری به گونه‌ای سرسام آور در حال گسترش می‌باشد. در چین، فقر و نابرابری و بیش‌ترین میزان بهره‌کشی از کارگران، به ویژه در «مناطق آزاد»، که تابع هیچ قانون و قید و بندی جز اصل حداکثر سودآوری برای سرمایه نیست، به وجود روزافزون میلیون‌ها میلیون برده‌ی مزدی فقیر و بی‌تامین میدان داده است. و این در حالی است، که گفته می‌شود چین شاهد بالاترین میزان رشد اقتصادی در جهان سرمایه داری است. و در هندوستان، قسمت اعظم منافع رشد سریع اقتصادی به جیب بیست درصد ثروت مند جامعه سرازیر می‌شود، در حالی که ۳۵۰ میلیون نفر در فقر و فلاکت دست و پا می‌زنند. باور کردنی نیست، اما تنها در کلکته در حدود ۲۵۰ هزار کودک، شب را در کوچه و خیابان روز می‌کنند.

در باقی این کره‌ی خاکی هم فقر، قاعده و رفاہ، استثنا است. فقر، و نابرابری ناشی از آن، به یک ویژگی ساختاری و بارز در جهان سرمایه داری بدل شده و فاصله‌ی داراها از نداراها لحظه به لحظه بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. سطح زندگی ۶۰۰ میلیون مردم آفریقا، در طی بیست و پنج سال اخیر، بیش از بیست درصد کاهش یافته است؛ یک پنجم مردم سراسر جهان، دچار کم غذایی یا در حال مرگ تدریجی در اثر گرسنگی هستند، و شب‌ها را زیر آسمان صبح می‌کنند؛ در حدود سه میلیارد نفر از جمعیت جهان با درآمدی کم‌تر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند؛ تولید ناخالص داخلی ۴۸ کشور فقیر جهان - در حدود یک چهارم جمعیت جهان - حتا از ثروت سه تن از ثروت مندترین‌های جهان کم‌تر است؛ بیست درصد جمعیت جهان، که در کشورهای پیش رفته زندگی می‌کنند، ۸۶ درصد از کالاهای تولید شده در گستره‌ی جهان را مصرف می‌کنند و نصیب هشتاد درصد انبوه جمعیت جهان، تنها چهار درصد باقی مانده‌ی این کالاها است؛ بیست درصد غنی‌ترین بخش جمعیت در کشورهای ثروت مند، ۸۲ درصد صادرات و ۶۸ درصد سرمایه گذاری خارجی را در تصاحب خود دارند، در حالی که سهم بیست درصد فقیرترین بخش جمعیت جهان تنها اندکی بیش‌تر از یک درصد است؛ ثروت نزدیک به پانصد میلیارد در جهان در سال ۲۰۰۱، برابر با یک تریلیون و ۵۴ میلیارد دلار - ثروتی بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی تمامی کشورهای جنوب آفریقا (برابر با ۹۲۹/۳ میلیارد دلار)، کشورهای نفت خیز خاورمیانه و شمال آفریقا (برابر با ۱/۳۴ تریلیون دلار)، و بیش از داریی

دو و نیم میلیارد نفر از جمعیت فقیر جهان بوده است؛ عمق فاجعه‌ای که نظام سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد بر مردمان جهان تحمیل کرده است، وقتی بیش‌تر احساس می‌شود، که به یاد بیاوریم سالیانه ۱۳۰۰ میلیارد دلار هزینه‌ی تسلیحات دولت‌های سرمایه داری جهان می‌شود، که با آن به سهولت می‌توان پنج برابر جمعیت فعلی گرسنه‌ی جهان را تغذیه کرد!

سرمایه داری و بردگی مزدی کارگران

جنگ هول ناک و روزمره‌ی سرمایه داری علیه اکثریت عظیم مردمان جهان این جاست: در بردگی مزدی صدها میلیون مردمان کارگر جهان! نظام سرمایه داری، کارگران را به بردگی مزدی می‌کشاند و با استثمار وحشیانه‌ی آن‌ها، با ساقط کردن آن‌ها از زندگی انسانی، با محروم نمودن آن‌ها از شادی و لذت، و با سلب اختیار از آن‌ها در تعیین سرنوشت خود، بر چرخه‌ی ثروت و قدرت خود می‌افزاید. در شرایط ویژه‌ی امروز، سرمایه داری جهانی در تلاطم بحران اقتصادی جاری، نه تنها ظرفیت ایجاد اشتغال برای نیروی آماده به کار را از دست داده است، که برای تنزل بار این بحران اقتصادی و جلو گرفتن از کاهش سودآوری خود، راه چاره را در تعطیلی موسسات و کارخانجات به اصطلاح غیر سود ده، بیکارسازی گسترده‌ی کارگران، افزایش فشار و شدت کار، کاهش سقف تأمینات اجتماعی در کشورهای صنعتی پیش رفته، و انتقال خطوط تولید به کشورهای با نیروی کار ارزان و استثمار وحشیانه‌ی مردم کارگر در این گونه کشورهای جست و جو می‌کند. در این میان، سیاست بیکارسازی فزاینده‌ی مردم



کارگر یک سیاست و روند عمومی در جهان سرمایه داری است، که پیامدهای زیان بار آن - به رغم پاره‌ای تفاوت‌ها در کشورهای مختلف - زندگی صدها میلیون خانواده‌ی کارگری در گستره‌ی جهان را در چنبره‌ی مشقتی جان کاه در هم می‌فشد.

بلیه‌ی بیکاری به چنان کابوس هول ناکی بدل شده است، که نه تنها میلیون‌ها میلیون کارگر را در جست و جوی کار به در هر کارخانه و کارگاهی می‌کشاند و به هر کاری و با هر میزان دست مزد نازلی راضی می‌گرداند، که میلیون‌ها میلیون کارگر دیگر را نیز در هراس از دست دادن کار و افت شدید سطح معیشت زندگی خود فرو برده است. یک نتیجه‌ی مستقیم و عملی این وضعیت هول ناک، سلطه‌ی بیش از پیش سرمایه بر حیات اجتماعی طبقه‌ی کارگر جهان است. چه آن میلیون‌ها کارگری که طعم تلخ بیکاری و پیامدهای آن را مزه می‌کنند و چه آن میلیون‌ها کارگری که می‌دانند ممکن است روزی آن‌ها نیز به صف خیل بیکاران پرتاب شوند، هر دو، اغلب، به تمکین در مقابل ستم و استثمار سرمایه و تعرض مداوم آن به سطح دستمزدها، به سقف بیمه‌های اجتماعی ... سوق می‌یابند.

بر اساس آمارهای نهادهای بین‌المللی، که تنها با خوش بینی می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، میزان مردمان بیکار و فاقد منبع درآمد در جهان، هم اکنون از مرز یک میلیارد نفر نیز گذشته است. تنها در اروپای قاره، آمارها بر گذر بیکاری مردم کارگر از مرز بیست و پنج تا سی میلیون اشاره دارند. در ایالات متحده، موسسات سرمایه داری هر سال دو میلیون شغل را از دور خارج می‌کنند. گفته می‌شود فقط در آمریکای شمالی بیش از نود میلیون شغل از مجموع ۱۲۰ میلیون شغل در سال‌های آینده از بین خواهد رفت. آن صدها میلیونی که با دست مزدی معادل یک تا سه دلار در روز زندگی می‌کنند، البته، تفاوت چندانی با این خیل میلیاردها مردمان بیکار ندارند.

گسترش فزاینده‌ی پدیده‌ی بیکاری و وجود میلیون‌ها میلیون مردم کارگر آماده به کار، در واقع، چون شمشیر داموکلوس عمل می‌کند، که سرمایه داری به ضرب آن می‌تواند شرایط سخت‌تر کار را بر کارگران شاغل تحمیل کند؛ آنان را به بیکاری بکشاند؛ به قراردادهای موقت کار بین آنان رسمیت دهد؛ دستمزدهای نازل را به آنان حقه‌نماید؛ و تازه در صورت بروز کم‌ترین اعتراضی هم جای کارگر شاغل معترضی که حق خود را

می‌خواهد، با کارگر بیکاری که مزه‌ی تلخ فقر و گرسنگی را زیر زبان دارد و حاضر است در ازای بازگشت به کار، خاموش باشد و دست به اعتراض نزند، جایگزین نماید.

سرمایه داری در کنار سیاست بیکارسازی و برای تاثیر هر چه بیش‌تر آن در سرشکن کردن بار بحران اقتصادی بر دوش مردمان کارگر، به سیاست‌های مکملی نیز دست می‌آویزد. «کار اجباری» با دست‌مزدهای بسیار نازل از جمله این سیاست‌های مکملی است. این سیاست، نه تنها به سودآوری آسان و بی‌دردسر سرمایه - با استخدام کارگران بیکار شده با دست‌مزدهای نازل و برقراری شرایط «پادگانی» بر کار آن‌ها - میدان می‌دهد و به نوبه‌ی خود بر سطح دست‌مزد و بر شرایط کار کل طبقه‌ی کارگر تاثیر مخرب می‌گذارد، که در عین حال به مثابه حربه‌ای جهت «کاهش نرخ بیکاری» در رقابت‌های انتخاباتی احزاب سرمایه داری نیز به کار می‌رود. اجزای دیگر این سیاست‌های مکملی، که اغلب از آن‌ها تحت عناوین فریب‌دهنده‌ای چون «فعال سازی» برای بازگرداندن «طرد شده»های بازار کار نام برده می‌شود، بر اساس کاربرد موازین پاداش و تنبیه در مورد مردم کارگری تدوین گردیده، که به رغم تمایل و آمادگی به کار به ورطه‌ی بیکاری پرتاب شده‌اند. موازین «پاداش» شامل آن افرادی می‌شود، که سیاست‌های دیکته شده‌ی ادارات کارایی و بیمه‌های اجتماعی را مو به مورعایت می‌کنند، در واقع به «کار اجباری» با دست‌مزدهای بسیار نازل گردن می‌گذارند و لذا می‌توانند از کمک‌های اجتماعی استفاده نمایند. اما موازین «تنبیه» شامل آن اشخاصی می‌گردد، که به هر دلیلی قادر به رعایت این مقررات نیستند یا از پذیرفتن مشاغل پیشنهاد شده سر باز می‌زنند. چنین مردمی شاهد کاهش و قطع کمک‌های اجتماعی خود می‌شوند.

نمونه‌های کاربرد این گونه سیاست‌های مکملی در کشورهای سرمایه داری پیش‌رفته، سببیت نظام سرمایه داری را آشکار می‌کند: سیاست «فعال سازی» در ایالات متحده، پس از اصلاحاتی که در اوت ۱۹۹۶ در کنگره به تصویب رسید، در گام نخست توجه به تامین اجتماعی خانواده‌های فقیر و زنان مجرد دارای فرزند را در دستور خود گذارد. حضور در «جلسات جست و جوی کار»، شرکت در دوره‌های آموزشی، پذیرش بی‌چون و چرای کارهای پیشنهادی و... در این موارد یک الزام است و افراد در صورت

سریچی از این دستورات و موازین از هر گونه حقوقی محروم خواهند شد. از سال ۱۹۹۷، ارائه‌ی گواهی دال بر سی ساعت کار - «کار اجباری» - در هفته نیز برای برخوردارانی از این کمک‌های اجتماعی الزامی شده است. روشن است که چنین کارهایی اساساً موقتی هستند، شرایط سخت و دست‌مزدهای بسیار نازلی دارند، و غالباً هم از حق استفاده از بیمه‌های اجتماعی برخوردار نیستند. در ایالات متحده، پدیده‌ی نگران‌کننده‌ی ناشی از بلیه‌ی بیکاری، گسترش سطح فقر در میان کودکان است، که در سال ۲۰۰۰ تا میزان شانزده درصد و در سال ۲۰۰۳ تا سطح ۱۷/۶ افزایش یافته است. در همین دوره‌ی زمانی، فقر در میان افراد بزرگ سال نیز بیش‌تر شده است. بنا به آمارها، ۱۲/۵ درصد افراد بزرگ سال آمریکایی در سال ۲۰۰۳ زیر خط فقر زندگی می‌کردند. در حالی که این میزان در سال ۲۰۰۰، در حد ۱۱/۳ درصد بود. این ارقام، البته، فقط بخشی از حقیقت را بیان می‌کنند. اگر محاسبات متداول در اروپا در زمینه‌ی تعیین خط فقر - که شصت درصد میانگین حقوق برای ترسیم خط فقر در نظر گرفته می‌شود - را مبنا بگیریم، سطح فقر در سال ۲۰۰۰ در ایالات متحده بالغ بر ۲۳/۸ درصد بوده است.

در فرانسه، بنا به آمار، در حدود دو و نیم میلیون نفر در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. قوانین فرانسه در زمینه‌ی «فعال سازی» بر «اجبار» استفاده کنندگان از کمک‌های اجتماعی به پذیرش هر نوع کار پیشنهادی متکی است. این حربه، در واقع، برای نزول نرخ بیکاری صورت می‌گیرد و تاثیر چندانی در بهبود سطح معیشت زندگی مردمان کارگر ندارد؛ چرا که اغلب، کارهای موقت و با دست‌مزدهای بسیار نازل به این افراد تعلق می‌گیرد. سیاست «فعال سازی» در فرانسه در ابتدا شامل بیکاران درازمدت و جوانان آماده به کار فاقد تخصص می‌شد، اما با انجام اصلاحاتی در طرح «کمک و بازگشت به محیط کار»، که در سال ۲۰۰۱ به تصویب رسید، به تمام افراد آماده به کار تعمیم یافت. در دسامبر ۲۰۰۳، طرح «حداقل درآمد در ازای کار» (RMA) برای افرادی که بیش از یک سال از حداقل درآمد برای کمک به جذب در جامعه (RMI) استفاده کرده بودند، به کار گرفته شد. این «حداقل درآمد در ازای کار»، مربوط به مشاغل پاره وقت و موقتی است که حداقل بیست ساعت در هفته و حداکثر هجده ماه به طول



بحران اقتصادی و نیز نفوذ بیش تر یک بلوک سرمایه داری به زیان بلوک‌های رقیب؛ و تخصیص کشتارهای ملی و قومی، علاوه بر این‌ها، قتل عام مردم بی دفاع و غیر مسلح «قوم» و «ملت» مقابل است. رخ داده‌های روند، با تصویر انبوه اجساد مردمان بی گناهی که قصابی شده بودند، و کودکان بی پناهی که مات و مبهوت و عاجز از فهم این فاجعه بر اجساد به خون در غلطیده‌ی پدران و مادران خود خیره مانده بودند، نمونه‌ای از این گونه جنگ‌ها و کشتارها و نشانه‌ای از تخم کینه و نفرت کور و هار «ناسیونالیسم» و «ملت پرستی» بی است، که بر متن منافع سرمایه و توسط دسته جات مختلف آن باد زده می شود. عجیب نیست، که در جریان جنگ جهانی دوم، شمار قربانیان غیرنظامی در برابر نظامیان در حدود پنجاه درصد بود، اما در جنگ‌ها و کشتارهای کنونی نسبت تلفات مردم بی دفاع تا میزان نود درصد افزایش یافته است!

در این سال‌های اخیر، در حدود پنجاه میلیون نفر - عمدتاً بر اثر این جنگ‌ها - مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود شده‌اند: یعنی یک نفر از هر ۱۲۰ نفر جمعیت جهان! به همین خاطر است، که تعداد پناهندگان جهان هم چنان رو به افزایش است و از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۶۰، بنا به آمارهای رسمی، به بیش از بیست میلیون نفر در این سال‌ها رسیده است.

جنگ‌ها و کشمکش‌های درون کشوری در مناطق فقیر، هم به فقر و فلاکت توده‌ی مردم دامن می‌زند و هم از فقر و فلاکت گسترده‌ی این جوامع شعله می‌گیرد. سیکل بسته و همیشه در جریانی، که گویا پایانی ندارد. فساد گسترده‌ی حکومت‌گران این کشورها، استفاده از ثروت‌های اجتماعی به نفع شخصی و طبقه‌ی قلیل سرمایه دار، و محروم کردن اکثریت مردمان جامعه از مواهب آن، سبب گسترش شکاف‌های طبقاتی شده و ناآرامی‌های اجتماعی و تشکیل گروه‌های متخاصم مسلح را به هم راه آورده است. فقر و بیکاری، تبعیض‌ها و فشارهای سیاسی، به ابعاد مهاجرت و فرار از این کشورها دامن زده است. در آفریقا، بیش از پانزده میلیون نفر در فرار از فقر و جنگ از کشوری به کشور دیگر پای پیاده در مهاجرت هستند. و در کل جهان سرمایه داری، تخمین زده می‌شود در حدود چهل میلیون انسان در حال فرار وجود دارد. بخشی از این مردمان محنت زده، که جان به دست راه فرار را در پیش گرفته‌اند،

از ژرف ترین مراحل بحران و انحطاط تاریخی خود به سر می‌برد. آن چه که در این سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، نه ادامه‌ی حیات معمول سرمایه داری از طریق تشدید روزمره‌ی استثمار کارگران، توسعه‌ی گسترده‌ی فقر و فلاکت، و بیکاری و بی‌تامینی جامعه‌ی بشری، که یک روند تاریخی ویژه در تعمیق و گسترش هر چه بیش‌تر دامنه‌ی تعرض سرمایه به کار و معیشت مردمان کارگر و مزدبگیر جهان است. نظام سرمایه داری جهانی که تا همین چند دهه‌ی پیش - بنا به الزام چرخش و سودبری سرمایه - خود را مجبور می‌دید به خواست مردمان کارگر در زمینه‌ی افزایش سطح زندگی و معیشت، بهبود امکانات رفاهی و درمانی، تاسیس مدارس و بیمارستان‌ها، ایجاد مهد کودک‌ها و مراکز نگهداری سالمندان، تضمین برخی حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی شهروندان - هر چند در پاره‌ای از کشورهای سرمایه داری - گردن گذارد، اینک همین ظرفیت محدود را نیز از دست داده و کاهش بی‌سابقه‌ی سطح زندگی و معیشت نه تنها مردمان کارگر در آسیا و آفریقا، که حتا در کشورهای پیش رفته‌ی سرمایه داری را هم نشانه رفته است.

جنگ‌های سرمایه داری و کشتارهای ملی و قومی

جنگ‌های سرمایه داری و کشتارهای ملی و قومی، که باعث قتل عام و آوارگی جمعیت عظیمی از مردمان جهان شده است، بلیه‌ی دیگر نظام سرمایه داری است. مشخصه‌ی جنگ‌های سرمایه داری، در شرایط بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی، جلوگیری از تنزل بیش تر نرخ سود و ژرفش افزون تر

می‌انجامد. با تمام این‌ها، در فرانسه بیش از ده درصد جمعیت فعال بیکار هستند. شمار استفاده کنندگان از «حداقل درآمد برای کمک به جذب در جامعه» به ۱/۱۹ میلیون نفر رسیده و بر اساس آمارها، نرخ فقر در سال ۲۰۰۳ به پانزده درصد افزایش یافته است.

در آلمان نیز، دولت ائتلافی سرخ و سبز، دولت پیشین آلمان، در حالی که ردای افتخار اجرای «بزرگ ترین برنامه‌ی کاهش مالیات در تاریخ پس از جنگ جهانی در آلمان» - که به کاهش هشت تا پانزده درصد مالیات ثروت مندان انجامید و هزاران میلیارد اورو به جیب شرکت‌های سرمایه داری سرازیر نمود - را بر تن داشت، بیکاری صدها هزار کارگر و کارمند بخش دولتی را به سرمایه داران هدیه داد. به طوری که شمار بیکاران در سال ۲۰۰۴ از مرز پنج میلیون گذشت و بیش از دوازده درصد جمعیت شاغل این کشور را شامل گردید. تنزل دستمزدها تا میزان پانزده درصد، کاهش حق بیکاری به میزان یک سوم، افزایش زمان کار و... جوهر برنامه‌ی سرمایه داری آلمان علیه مردم کارگر است. این برنامه، که به نام «هارتز چهارم» مشهور شده است، هزینه‌ی بقای «نامفیدان» - کارگران بیکار شده - را از سال ۲۰۰۵ به گونه‌ای وحشیانه تنزل داده است: مردمان کارگر بیکار تنها پس از یک سال استفاده از بیمه‌ی بیکاری، از حقوق اجتماعی خود به یک باره ساقط می‌شوند و برای گذران زندگی چاره‌ای نمی‌یابند جز آن که به نهاد‌های خیریه‌ی اجتماعی مراجعه نمایند و در عین حال، با دست مزدی معادل فقط یک اورو به هر کار پیشنهادی تن دهند.

سرمایه داری جهانی، دیری است که در یکی

در اردوگاه‌هایی با حداقل امکانات زندگی می‌کنند و فقط بخشی اندکی از آنان به عنوان پناهنده در کشورهای دیگر پذیرفته می‌شوند. هفتاد درصد این فراریان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند. بیش‌ترین میزان مرگ و میر، در کنار تجاوز و تعدی، نیز نصیب همین بخش از فراریان بی دفاع و بی‌تامین است. اما این فقط جنگ‌ها و کشمکش‌های درون کشوری نیست، که جان مردمان کره‌ی خاکی را می‌گیرد و به جا ماندگان را بر خاکستر تباهی و نیستی می‌نشانند. جهان سرمایه داری در سال‌های اخیر جنگ‌های مخوف‌تر و دهشت‌ناک‌تر بالکان، افغانستان و عراق را هم تجربه کرده است؛ جنگ‌هایی که بر بستر وضعیت سرمایه‌ی جهانی ممکن شده‌اند.

رشد شگرف کل سرمایه‌ی جهانی از سویی، و رویه‌ی معکوس کاهش شمار کارگران - این تنها منبع تولید اضافه ارزش - از سوی دیگر، تنزل فاحش نرخ سود و بحران ژرف اقتصادی را به طور اجتناب‌ناپذیری بر سرمایه داری جهانی تحمیل کرده است. جنگ‌های مخوف و دهشت‌ناک بالکان، افغانستان و عراق در چنین وضعیتی و برای جلوگیری از تنزل بیش‌تر نرخ سود و ژرف‌افزون‌تر بحران اقتصادی رخ داده‌اند. و چنین است، که - به نمونه - عراق اشغال می‌شود و زندگی و سرنوشت میلیون‌ها میلیون مردمان آن بازیچه‌ی منافع و مطامع سرمایه داری جهانی و رنگین‌کمانی از دستجات قدره‌بند و جنایت‌کار قومی و مذهبی می‌گردد. لخته‌های خون ماسیده بر سنگ فرش خیابان‌ها، بدن‌های تکه پاره شده، مردان و زنان گریان و هراسان، و کودکان گرسنه و بیمار، شواهدی زجرآور بر بنیان جنگ‌های سرمایه داری و ادعاهای دروغین «آزادی» و «دموکراسی» و «انسان دوستی» در نظام ستم و استثمار سرمایه داری هستند.

تاریخ سرمایه داری، تاریخ جنگی همیشه در جریان علیه هستی مردمان کارگر و فرودست جهان است. جنگ‌های دوره‌ی اخیر، جنگی از همین دست است. جنگ، ادامه‌ی سیاست است در شکلی دیگر. پس، توضیح درست چرایی هر جنگی، تنها در متن تشریح سیاست جاری و در رجوع به مولفه‌های شاخص آن ممکن می‌گردد. جنگ سرمایه داری، در بنیان‌های خود، قرار است امکانات ضرور برای بازتولید و استمرار حیات سرمایه داری در اشکالی به مراتب وحشیانه‌تر را مهیا کند؛ قرار است حکومت وحشت و ترور را به

شکل متعارف نظم سیاسی سرمایه بدل کند و مردمان جهان را به تحمل مصائب روزافزون سرمایه داری ناچار گرداند.

سرمایه داری جهانی، تمامی توش و توان خود را برای غلبه بر بحران ژرف اقتصادی خود به کار گرفته است. باز تقسیم مجدد کار اضافی و لازم برای افزایش نرخ سود - که خود با بیکاری میلیون‌ها کارگر، انجماد و کاهش دست‌مزدها، حذف و تنزل سقف بیمه‌های اجتماعی، و فقر و فلاکت بیش‌تر مردمان جهان هم راه بوده است - جوهر سیاست‌ها و برنامه ریزی‌های سرمایه داری جهانی بوده است. جنگ‌های بالکان، افغانستان و عراق، ادامه‌ی این سیاست سرمایه داری - و به ویژه سرمایه داری آمریکا، نه تنها برای غلبه بر بحران ژرف اقتصادی، که هم چنین برای برتری بر سایر بلوک‌های سرمایه داری - است.

سرمایه داری و گسترش فقر و گرسنگی

گسترش فقر و فلاکت در میان مردمان جهان، به ویژه خود را در میزان اندک مصرف مواد غذایی و، در واقع، در پدیده‌ی گرسنگی نشان می‌دهد. در جهان ثروت مند ما، عجیب آن‌که بیش از ۸۵۰ میلیون انسان گرسنه وجود دارد، که از این تعداد بیش از ۵۰۰ میلیون نفر در آسیا، ۲۰۴ میلیون نفر در آفریقای سیاه، ۵۳ میلیون نفر در آمریکای لاتین، ۳۹ میلیون نفر در خاورمیانه و شمال آفریقا، و نه میلیون نفر نیز در غرب صنعتی زندگی می‌کنند. واقعیت تلخ این‌که، در حدود یک ششم جمعیت کره‌ی خاکی شب‌ها گرسنه سر بر زمین می‌گذارد و نمی‌داند شکم سیر یعنی چه!

گسترش فقر و گرسنگی، بر خلاف ادعاهای دروغین کارشناسان بورژوازی نه تنها

هیچ ربطی به رشد بی‌رویه‌ی جمعیت جهان، محدودیت‌های زمین ناشی از استفاده‌ی غیربهبینه از منابع تجدید‌نشدنی آن، ناسازگاری طبیعت و... ندارد، که تماماً مربوط به بود و بقای سرمایه و اصل سودآوری آن است. وقتی تولید، نه بر تامین نیازهای ضرور جامعه‌ی بشری، که بر اصل سودآوری سرمایه و طبقه‌ی سرمایه دار متکی باشد، بدیهی است که بر دامنه‌ی فقر و فلاکت، بر گستره‌ی گرسنگی و بی‌خانمانی مردمانی که اتفاقاً چرخه‌ی انباشت ثروت و سودآوری سرمایه به دست آنان ممکن می‌شود، افزوده می‌گردد. این دو - گسترش فقر و فلاکت از یک سو، و انباشت ثروت و سودآوری سرمایه از سوی دیگر - اجزای بهم پیوسته و لاینفک نظام سرمایه داریند.

آمارها گواهی می‌دهند، که با محصولات تولید شده‌ی کشاورزی هم اکنون می‌توان شکم دوازده میلیارد انسان را به آسانی سیر کرد؛ می‌توان از مرگ ناشی از گرسنگی میلیون‌ها انسان جلوگیری نمود؛ می‌توان تصویر دردناک ارتزاق انسان‌ها از مدفوع حیوانات، واقعیت تائراور میلیون‌ها کودک گرسنه‌ای که در ذباله‌ها به دنبال تکه نانی می‌گردند، میلیون‌ها کودک گرسنه‌ای که جز پوست و استخوان بر تن ندارند و خیره بر پستان‌های خشک مادران خود جان می‌دهند را به پیشاتاریخ جامعه‌ی بشری بدل ساخت؛ رشد تکنولوژی و بارآوری نیروی کار، بر متن امکانات و ثروت‌های طبیعی کره‌ی خاکی، می‌تواند غذای سه میلیارد نفر بیش از جمعیت فعلی جهان را هم تامین نماید. و با این همه، در حدود یک ششم جمعیت کره‌ی خاکی شب‌ها گرسنه سر بر زمین می‌گذارد و



نمی‌داند شکم سیر یعنی چه!

و این تنها مشکل نیست. در حدود ۱/۱ میلیارد مردمان جهان به آب سالم دسترسی ندارند. از این جمعیت انبوه، آن‌ها که خوش شانس ترند، کیلومترها راه می‌پیمایند تا به منابع آب سالم برسند و آب مورد نیاز خود را تأمین کنند. کاری به غایت دشوار، و گاه خطرناک، که اغلب بر دوش زنان قرار دارد. اما آن‌ها که از شانس نزدیکی یا دوری به منابع آب سالم برخوردار نیستند، محکوم به آشامیدن آب ناسالم و مرگ و میر ناشی از آن هستند. بنا به آمارها، در حدود ۹۳۵ میلیون انسان در مناطق روستایی جهان، بهره‌ای کم‌تر از بیست لیتر آب در روز دارند. در همین جهان نابرابر و وارونه، اما در ایالات متحده، هر انسان می‌تواند به طور متوسط از ۷۰۰ لیتر آب آشامیدنی و مصرفی در روز برخوردار باشد!

هم اکنون در سی کشور جهان، کمبود آب وجود دارد. و تخمین زده می‌شود، که تا بیست سال آینده تعداد این گونه کشورها به پنجاه خواهد رسید و بدین ترتیب، در حدود سه میلیارد انسان از آب سالم محروم خواهند شد. گفته می‌شود، بیش از ۶۶۰ میلیون نفر از مردمان جهان، که به آب سالم و امکانات بهداشتی دسترسی ندارند، درآمد روزانه‌ای کم‌تر از دو دلار و ۳۸۵ میلیون نفر نیز درآمد روزانه‌ای کم‌تر از یک دلار دارند؛ دسترسی به آب لوله کشی شده در میان بیست درصد از ثروت مندترین بخش جمعیت جهان در حدود ۸۵ درصد است، در حالی که این میزان در میان بیست درصد فقیرترین بخش جمعیت جهان فقط ۲۵ درصد می‌باشد؛ ۱/۸ میلیارد مردمان جهان به آب آشامیدنی در یک کیلومتری محل سکونت خود دسترسی دارند. مصرف روزانه‌ی آب این مردم در حدود بیست لیتر است، در حالی که در بریتانیا به طور متوسط هر انسان در حدود پنجاه لیتر آب در روز فقط هنگام کشیدن سیفون توالت مصرف می‌کند؛ بیماری‌های ناشی از آلودگی آب در کودکان باعث به هدر رفتن ۴۴۳ میلیون روز کاری در مدارس جهان می‌شود؛ نزدیک به نیمی از جمعیت کشورهای فقیر و در حال توسعه، در طول زندگی خود به بیماری‌های مختلف ناشی از آلودگی آب و کمبود امکانات بهداشتی مبتلا می‌شوند. و بسیاری از آنان، به ویژه کودکان، در اثر این بیماری‌ها جان می‌دهند؛ این جا هم مشکل اصلی، نه طبیعت، که الزامات رشد سرمایه

داری - تولید برای سود - است. در همان حال که کارشناسان یک نهاد سرمایه بر مشکل «انفجار جمعیت» به مثابه علت گرسنگی انگشت تأکید می‌گذارند، کارشناسان دیگر به دفن و سوزاندن میلیون‌ها تن گندم و سایر مواد غذایی مازاد تولید اشاره می‌کنند، که به دلیل پایین نیامدن قیمت آن‌ها در بازارهای جهانی و حفظ قدرت رقابتی موسسات سرمایه داری از بین برده می‌شوند!

سرمایه داری و تفریب زیست محیطی

تقریباً نیمی از فقیرترین مردمان جهان - بیش از ۵۰۰ میلیون نفر - در سرزمین‌های حاشیه‌ای مناطق مرتفع آند و هیمالیا زندگی می‌کنند. معیشت این مردم، که تا سال ۲۰۲۰ حداقل به ۸۰۰ میلیون نفر افزایش خواهند یافت، مستقیماً تحت تأثیر زوال منابع طبیعی این مناطق قرار دارد و هم راه با آن رو به تخریب و نیستی می‌رود.

اکوسیستم این سرزمین‌ها بسیار شکننده است. خاک‌ها در معرض تخریب هستند و بارش باران، نظم ثابتی ندارد. این مناطق، اغلب دور افتاده هستند و فشارهای زیست محیطی - قطع جنگل‌ها، خشک سالی‌های ممتد، تحلیل و تخریب آب‌های سطحی و زیرزمینی، و... - باعث افزایش مخاطرات برای جمعیت فقیر و آسیب پذیر آن می‌شود. سرزمین‌های حاشیه‌ای، البته از حیث جمعیتی، سرزمین‌های حاشیه‌ای برای جهان ما نیستند. این سرزمین‌ها، به تنهایی ۱/۱ میلیارد نفر از مردم آسیا، ۱۸۰ میلیون نفر از مردم آفریقای صحرائی، ۱۴۰ میلیون نفر از مردم کشورهای عربی و ۱۲۰ میلیون نفر مردم آمریکای لاتین و دریای کارائیب را در خود جای داده‌اند. علاوه بر تخریب طبیعی محیط زیست، نیروها و منافع سرمایه و اقتصاد بازار آزاد نیز بر محیط زیست و منابع طبیعی این سرزمین‌ها فشار می‌آورند و سبب زوال بیش‌تر و سریع‌تر آن می‌شوند. در برزلیز معافیت مالیاتی سرزمین‌های کشاورزی، خرید و سپس قطع درختان جنگل را برای ثروت مندان جذاب کرده و موجب فقر مردمی شده است، که در حاشیه‌ی جنگل‌ها زندگی و از آن بهره برداری معیشتی می‌کنند.

تخریب محیط زیست و فقر و فاقه‌ی مردمان جهان، ارتباطی تو در تو و پیچیده با هم دارند. و بدین خاطر، تلاش و هر اندازه پیش رفت در زمینه‌ی ریشه کن کردن فقر و فاقه، بی شک به مبارزه برای جلوگیری از تخریب

بیش‌تر محیط زیست هم گره خورده است.

سرمایه داری و زنان

وضعیت تحقیرآمیز زنان در جامعه‌ی سرمایه داری، آینه‌ی تمام‌نمایی از این نظام آکنده از نابرابری و تبعیض است. زنان در بازارهای کار گستره‌ی جهان به سخت‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها اشتغال دارند؛ کارهای خانگی، یکی از پر مشقت‌ترین کارهای نظام سرمایه داری، را انجام می‌دهند؛ می‌پزند، رفت و روب می‌کنند، از همسران و فرزندان خود مواظبت می‌نمایند، نیروی کار سرمایه داری را بازتولید و آماده‌ی کار می‌کنند؛ و با این همه، در این جهان وارونه، هنوز «جنس» فرودست به حساب می‌آیند، از حقوق برابر برخوردار نمی‌شوند، سرکوب و تحقیر می‌گردند، و در صف مقدم بیکارسازی‌ها قرار می‌گیرند.

سی و پنج تا چهل درصد کارگران جهان را زنان تشکیل می‌دهند. آن‌ها بیش از هفتاد و پنج درصد کارهای بدون مزد جهان را انجام می‌دهند؛ هفتاد تا نود درصد کارهای عرصه‌ی کشاورزی در آفریقای سیاه را تأمین می‌کنند؛ و هفتاد درصد از ۱/۳ میلیارد فقیرای جهان، بیش‌ترین میزان قربانیان جنگ‌ها و کشتارهای ملی و قومی، و تعدیات و تجاوزات جنسی، را شامل می‌شوند.

صنعت سکس، به مثابه یکی از پر رونق‌ترین صنایع جهان سرمایه داری، نیز از کار و جان زنان مایه می‌گیرد. سودهای سرسام آور تاجران صنعت سکس، به طور روزافزونی از سن قربانیان این صنعت می‌کاهد. از همین روست، که دختران کوچک خانواده‌های فقیر و کم درآمد در اقصی نقاط کره‌ی خاکی توسط شبکه‌های گسترده و عظیم مافیایی خریده یا ربوده و به کار در خانه‌های فروش سکس گمارده می‌شوند. بر اساس تحقیقاتی در اروپا، سالیانه در حدود ۸۰۰ هزار زن و کودک قربانی «تجارت انسان» در قاره‌ی «متمدن» اروپا می‌شوند. بر اساس این تحقیقات، قربانیان «تجارت انسان» اکثراً از شهروندان اروپای شرقی به ویژه از کشورهای رومانی، بلغارستان، اکراین و...، با سنی اغلب بین هجده تا سی سال، می‌باشند. این جمعیت گسترده از زنان و کودکان به طور عمده جهت تن فروشی به کار گرفته می‌شوند.

جهانی شدن سرمایه، در عین حال، در گرو «کالایی شدن» بی‌مانند مردمان جهان است. طی سال‌های گذشته، پا به پای جهانی شدن فزاینده‌ی سرمایه داری، صنعت و تجارت



نیاز این صنعت - یعنی به آمادگی جسمی و روانی کارگران آن - کمک می‌کنند و شرایط واقعی کار در این صنعت را در در جسم و در ذهن آن‌ها حک می‌نمایند. آمارها در این زمینه بیش از اندازه گویا هستند: هفتاد و پنج تا هشتاد درصد از کارگران صنعت سسکس در کودکی مورد سوءاستفاده و تعدی جنسی قرار گرفته‌اند. بیش از نود درصد آنان زیر کنترل باندهای مافیایی و پانداها قرار دارند. در حدود هفتاد و هشت درصد آنان قربانی تجاوز به عنف از جانب پانداها و مشتریان (به طور متوسط بیست و نه بار در سال) هستند. در حدود چهل و نه درصد آنان از محل سکونت خود ربوده شده و به محل و کشور دیگری منتقل گشته‌اند. و بیست و هفت درصد آن‌ها نیز در اثر خشونت پانداها و مشتریان معلول شده‌اند.

رونق صنعت سسکس، و عدم امکانات بهداشتی کافی در کشورهای فقیر، به نوبه‌ی خود موجب گسترش هر چه بیش‌تر بیماری ایدز هم شده است. گفته می‌شود، یازده میلیون و ۸۰۰ هزار جوان یازده تا بیست و پنج ساله در جهان به به ویروس ای. اچ. وی آلوده یا مبتلا به ایدز هستند، که از این میان ۷/۳ میلیون تن از آنان را زنان و دختران جوان تشکیل می‌دهند. شیوع بیماری ایدز در میان زنان چند برابر مردان است. و از همین رو، این بیماری در مناطقی چون قاره‌ی سیاه به دایره‌ی فقر و فلاکت مردم گستره‌ی افزون‌تری هم داده است؛ چرا که در این جا، زنان مسئولیت کشاورزی و تامین غذای خانوارهای روستایی را بر عهده دارند و ابتلای آنان به ایدز - یا صرف وقت برای پرستاری از بیماران مرد - باعث کاهش تولیدات کشاورزی و افزایش فقر و گرسنگی می‌گردد. تخمین زده می‌شود، که تا سال ۲۰۱۵، چهار میلیون کارگر در سراسر جهان در نتیجه‌ی آلودگی به ویروس ای. اچ. وی یا ابتلا به ایدز، قادر به کار نخواهند بود. و این در حالی است، که این میزان در سال ۱۹۹۵ برابر ۵۰۰ هزار تن بود.

بنا به آمارهای رسمی دوائر بین المللی بورژوازی، شصت درصد از تعداد کل بی سوادان در جهان را زنان تشکیل می‌دهند؛ دو سوم تمام مبتلایان به ایدز، در گروه سنی زیر بیست و پنج سال، زنان هستند؛ شصت درصد زنان حامله بدون کمک متخصص یا ماما زایمان می‌کنند و به همین دلیل، سالیانه ۶۰۰ هزار زن به هنگام زایمان جان خود را از دست می‌دهند. آن‌هایی هم که زنده می‌مانند، تا پایان

صنایع توریسم و تفریحی تشویق می‌شوند. آشکار است، که هر گونه پیش رفتی در این صنایع، به طور مستقیم به گسترش و رشد صنعت سسکس در این کشورها میدان می‌دهد. و مهم آن‌که، بر دامنه‌ی فقر و فلاکت عمومی در این کشورها هم می‌افزاید.

و چنین است، که وضعیت زنان و کودکان در جهان سرمایه داری سیر نزولی می‌پیماید، چنان که در بسیاری از کشورهای موسوم به جهان سوم و هم چنین در کشورهای اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی، تحت تاثیر سیاست‌های اقتصاد بازار آزاد و تعدیل ساختاری، زنان و کودکان به مواد خام جدیدی در چهارچوب استراتژی توسعه تبدیل شده‌اند. گفته می‌شود، از دید اقتصادی این کالاها دارای امتیازی دوگانه هستند: وجود انسانی آن‌ها، تن و بدن آن‌ها، هم «خدمت» و هم «ثروت»‌اند! سرمایه داری جهانی، میلیون‌ها زن و کودک را کالا کرده است، کالایی که با هر چه بیش‌تر لهیده شدن خود بر ثروت سرمایه داران می‌افزاید و آن‌گاه که دیگر - به علت بیماری یا افزایش سن - قادر به ادامه‌ی این کار نباشد، چون تفاله بیرون انداخته می‌شود!

این واقعیات، تنها بخشی از مولفه‌های توسعه‌ی جهانی سرمایه داری را در مورد زنان و کودکان - که موضوع بهره برداری صنعت سسکس هستند - مشخص می‌کند. از عناصر مهم دیگری هم می‌توان در این سطح نام برد: آدم ربایی و تجاوز به زنان و کودکان نیز از عوامل مهم رونق این صنعت به شمار می‌آیند. این‌ها نه فقط برای توسعه‌ی بازار این صنعت، که برای «تولید» این بازارها نیز جنبه‌ی اساسی دارند؛ چرا که به آماده شدن کالاهای مورد

سسکس نیز به سطح بازاری جهانی فرا رویده است. روند جهانی شدن این صنعت، که میلیاردها دلار سود برای صاحبان آن به ارمغان می‌آورد، بازار مبادله‌ی سسکس را در پهنه‌ی جهان گسترش داده و میلیون‌ها زن و کودک را به کالایی با مشخصه‌ی «سسکس» بدل کرده است. صنعت سسکس، که در یک بازار جهانی گسترش می‌یابد و هم زمان سطح محلی و سطح منطقه‌ای را یک پارچه می‌سازد، به یک نیروی اقتصادی وسوسه انگیز و، در واقع، پرهیزناپذیر تبدیل شده است. به همین جهت، این صنعت، با صنایعی چون زنجیره‌ی میکده‌ها، باشگاه‌های رقص، سالن‌های ماساژ، مزون‌های تولید هرزه نگاری، شبکه‌ی هتل‌های بین المللی، شرکت‌های هوایی، صنعت توریسم و... و دولت‌های سرمایه داری درهم آمیخته، به آن‌ها سود می‌رساند و از وجود آن‌ها سود می‌برد. در سال ۱۹۹۵، بنا به آمارهای رسمی، در حدود شصت درصد بودجه‌ی دولت تایلند از درآمد حاصله از صنعت سسکس این کشور تامین شده بود.

یکی از عواملی که خصلت کیفی متفاوتی به صنعت سسکس در جهان سرمایه داری امروز می‌دهد، این واقعیت تاسف بار است که این صنعت - به اعتبار هزینه‌های اندک و درآمدهای هنگفت آن - به جزئی از استراتژی توسعه‌ی دولت‌های سرمایه داری جهان بدل شده است. بسیاری از دولت‌های آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، تحت فشار بازپرداخت وام، از جانب سازمان‌های بورژوازی جهانی چون: «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» - که وام‌های کلانی به این گونه دولت‌ها می‌دهند - به توسعه‌ی

عمر دچار ناراحتی و درد هستند و چه بسا امکان حاملگی مجدد را از دست می دهند؛ یک زن از هر سه زن جهان، به تنهایی و بدون کمک مرد، در شرایط مشقت بار ناشی از فقر، کودکان خود را بزرگ می کند؛ هشتاد درصد فراریان از جنگ ها و حوادث طبیعی را زنان و کودکان تشکیل می دهند. اینان، اغلب، در اردوگاه های جنگی و... مورد تعدی و آزار جنسی سربازان و مامورین محلی واقع می گردند؛ و هفت هزار جنین دختر هر روز در هندوستان، این بزرگ ترین «دموکراسی» جهان سرمایه داری، نیز تنها به دلیل این خرافه که فرزند پسر بر دختر ارجح است، از بین برده می شوند.

در کشورهای اسلام زده، زنان در جهنم زمینی «زندگی» می کنند! زنان، در این گونه کشورها، جزو اموال مردان محسوب می شوند و از کم ترین حقی بر بدن و سرنوشت خود برخوردار نمی گردند. آنان، بر متن سنت های قرون وسطایی و شرعیات مذهبی، در برابر پول فروخته می شوند؛ با زن خانواده ی دیگری مبادله می گردند؛ و یا در ازای بدهکاری خانواده ی خود «پرداخت» می شوند. زنان در پیکره ی وسیعی از جهان سرمایه داری، هنوز حق انتخاب، حق عشق ورزی، حق مالکیت بر بدن و سرنوشت خود را ندارند؛ هنوز «مایملک» مردان هستند؛ هنوز «ناموس» همسر و پدر و برادر خود محسوب می شوند، و به یمن خرافات مذهبی و سنن عتیق اجتماعی، حق کشته شدن، حق سنگ سار شدن، حق قصابی شدن را دارند.

سرمایه داری و کودکان

قانون اساسی سرمایه، قانون سود، حتا بر کودکان جهان ما نیز رحم نکرده است. کودکان کارگر، این «برندگان ارزان»، همه جا هستند. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب جهان سرمایه داری، می توان آنان را با جثه هایی کوچک و دستانی نحیف در حال کار برای مزد دید. در کارخانه و در مزرعه، در کارگاه قالی بافی و در معدن طلا، این بردگان ارزان به کارهای سخت و توان فرسا مشغول اند و جان های کوچک خود را وثیقه ی سودآوری صاحبان سرمایه می کنند.

«سازمان جهانی کار»، (ILO)، تعداد این بردگان ارزان، زیر چهارده سال، را در حدود ۲۵۰ میلیون تن تخمین می زند. این اما، همه ی واقعیت نیست. حتا کارشناسان خود این نهاد بورژوازی جهانی نیز اعتراف می کنند، که تعداد کودکان کارگر می تواند تا سه و چهار

برابر بیش از این باشد. دولت ها و کارفرمایان سرمایه، بیش از آن از استثمار وحشیانه ی این بردگان ارزان سود می برند، که حاضر باشند آمار واقعی آنان را اعلام کنند.

فقر و فلاکت بی سابقه ی مردمان جهان، به بردگی مزدی کودکان در ابعاد گسترده میدان داده است. کودکان خانواده های فقیر - از آمریکا و مکزیک گرفته، تا پاکستان و هندوستان - حتا از سنین پنج و شش سالگی مجبور به کار در معادن طلا، در مزارع پنبه، در کارگاه های قالی بافی، و دست فروشی سیگار و آدامس و روزنامه در خیابان ها می شوند و از آموزش، بهداشت، تفریح و رشد طبیعی کودکان محروم می مانند. اما تاسف آن که، کار کودکان نه تنها آنان را از تحصیل و تفریح، آسایش و شادی، باز می دارد و جسم و روان آنان را به پژمردگی و پیری می کشاند، که در نهایت دایره ی فقر و فلاکت را - با فشار بر سطح دست مزد کارگران بزرگ سال، با بیکارسازی و جایگزینی آنان با کودکان کارگر و... - گسترده تر و عمیق تر نیز می کند.

اما این فقط بردگی مزدی نیست، که زندگی کودکان جهان را به تباهی می کشاند. به گفته ی «سازمان بهداشت جهانی»، بیش از چهل میلیون کودک در سراسر جهان مورد سوء استفاده و تجارت جنسی قرار می گیرند؛ و سود حاصل از این «تجارت» سر به میلیاردها دلار می زند. تنها در هندوستان، سی درصد درآمد تجارت سکس از کار دختران خردسال تشکیل می گردد. گفته می شود، از حدود ۹۰۰ هزار زنی که در زمینه ی تجارت سکس فعالیت دارند، ۴۰۰ هزار نفر آنان از دختران خردسال هستند. بر طبق برآورد «یونیسف» سالیانه در حدود یک میلیون کودک به صنعت سکس وارد می شوند. این صنعت از ۴۰۰ هزار کودک در هندوستان، ۷۵ هزار کودک در فیلیپین، ۸۰۰ هزار کودک در تایلند، ۱۰۰ هزار کودک در تایوان، ۲۰۰ هزار کودک در نپال، ۱۰۰ تا ۳۰۰ هزار کودک در ایالات متحده، و نیز بیش از ۵۰۰ هزار کودک در آمریکای لاتین و... بهره برداری می کند. تخمین زده می شود، که در چین نیز بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار کودک به کار تن فروشی اشتغال دارند. و در برزیل، برآوردها بین ۵۰۰ هزار تا دو میلیون کودک در نوسان است. آمارها می گویند، که در کشورهای فقیر و در حال توسعه، در هر سه ثانیه، یک کودک از هر پنج کودک زیر پنج سال از بیماری های مختلف و اغلب قابل پیش گیری می میرد و چهار کودک باقی

مانده به دلیل ضعف بدنی ناشی از کمبود مواد غذایی، به احتمال دچار بیماری های ریوی، مالاریا و اسهال می شوند و در خطر مرگ قرار می گیرند؛ از هر هزار کودک جهان، هشتاد کودک قبل از رسیدن به سن پنج سالگی می میرند. این میزان در آفریقا یک کودک از هر شش کودک است. در مجموع، و به طور سالیانه، در حدود ده میلیون کودک زیر پنج سال جان خود را از دست می دهند؛ کودکان کشورهای فقیر شانس چندانی برای تحصیل ندارند، و حتا اگر به مدرسه وارد شوند، به دلیل فقر و اشتغال به کار نمی توانند به تحصیل ادامه دهند؛ در کامرون، بنگلادش و اتیوپی و... کم تر از نصف کودکانی که آموزش ابتدایی را آغاز کرده اند، موفق می شوند آن را به پایان برسانند. درصد ورود به مدارس ابتدایی در آفریقای جنوب صحرا کم تر از شصت درصد، آسیای جنوبی نزدیک به هشتاد درصد، شمال آفریقا و خاورمیانه حدود هشتاد و پنج درصد، آمریکای لاتین حدود نود درصد است، در حالی که همین میزان در آسیای شرقی، پاسیفیک و اروپای شرقی و میانه حدود صد درصد است؛ شصت درصد از صد و سی میلیون کودک شش تا یازده ساله محروم از تحصیل در گستره ی جهان، دختر هستند. در بیست و دو کشور آفریقایی و نه کشور آسیایی، ثبت نام دختران در مدارس به میزان هشتاد درصد کم تر از پسران می باشد. این فاصله در جنوب آسیا به مراتب گسترده تر از این است؛ در حدود نه میلیون کودک تحت عناوین کودک سرباز، بازپرداخت قرض یا تجارت سکس به کار گرفته شده اند. پنج میلیون دختر و پسر به عنوان کارگر خانگی (کلفتی و نوکری) و در ازای کمی غذا و اندکی پول برای خانواده های خود، مشغول به کارند و اکثرا نیز مورد سوء استفاده ی جنسی قرار می گیرند؛ سالیانه در حدود ۱/۸ میلیون کودک فقط بر اثر اسهال، یک بیماری به سهولت قابل پیش گیری، می میرند؛ در حالی که تعداد کودکان جهان در حدود ۲/۲ میلیارد نفر است، کودکانی که در فقر زندگی می کنند، برابر یک میلیارد و ۱/۹ میلیارد کودکی که در کشورهای فقیر و درحال توسعه زندگی می کنند: ۶۴۰ میلیون نفر سرپناه کافی ندارند، ۴۰۰ میلیون نفر به آب آشامیدنی سالم و ۲۷۰ میلیون نفر به خدمات بهداشتی دسترسی ندارند، و ۱۳۰



میلیون کودک از آموزش ابتدایی بی بهره‌اند؛ و سالیانه در حدود ۲/۲ میلیون کودک جهان تنها به این خاطر که واکنش‌های اولیه را نزده‌اند، از دست می‌روند؛

اگر بر این تصویر غم انگیز، بی حقوقی مفرط کودکانی که در کشورهای اسلام زده زندگی می‌کنند را هم بیافزاییم، تازه آن گاه وضعیت زندگی کودکان جهان ما با رنگ و شکلی واضح تر به تصویر در خواهد آمد.

و این همه در حالی است، که جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، آن اندازه ثروت مند است که به کار کودکان نیازی نداشته باشد. آن اندازه دانش و امکانات دارد که گرسنگی و فقر، بیماری و بی حقوقی، بردگی و کار مزدی کودکان را ریشه کن کند. مشکل، این جا هم خود نظام سرمایه داری است. این قانون اساسی سرمایه داری، قانون سود، است که کودکان را به کار می‌کشد و از آنان برده‌ی مزدی می‌سازد، حقوق انسانی را از آنان دریغ می‌دارد، و سرنوشت آنان را به حرص و آز سرمایه، و به قوانین و شرعیات متعفن مذهب، گره می‌زند.

.....

می‌شود هم چنان به لیست مصائب ناشی از حاکمیت سرمایه داری بر جهان امروز ادامه داد، اما همین حد کافی است تا تصویر تکان دهنده و در حال انفجار جهان بشری ما جلوی چشم گرفته شود.

سرمایه، و گرایشات مختلف آن، امروز بیش از هر زمان دیگری، امتحان خود را پس داده‌اند. حاکمیت جهانی سرمایه، آن هم به ویژه در دوران پس از جنگ سرد و جهانی شدن اقتصاد، که گویا قرار بود رفاه و آسایش مردمان جهان را تامین نماید، جز به استثمار وحشیانه‌ی صدها میلیون کارگری که چرخ جهان سرمایه داری را بر گرده‌ی خود می‌چرخانند، اما کم‌ترین بهره‌ای از رفاه و آسایش آن ندارند؛ جنگ‌های خونین و خانمان براندازی، که مردمان هراسان این کره‌ی خاکی را آواره‌ی سرزمین‌های ناشناخته کرده است؛ تخریب زیست محیطی کره‌ی زمین، که منابع طبیعی مورد استفاده‌ی بشر را به زوال و نیستی کشانده است؛ نابرابری فزاینده‌ی زنان، که زندگی را بر این نیمه‌ی جهان بشری سخت و جهنمی نموده است؛ بردگی میلیون‌ها میلیون کودک، که جان‌های خسته‌ی شان وثیقه‌ی سودآوری خدای سرمایه شده است؛ و رواج دهشت ناک فحشا، مواد مخدر، تجارت انسان، فروش اندام‌های بدن و... که جهان را در کام

خود فرو کشیده است؛ نینجامیده است. جهان ما در حال انفجار و تلاشی است! اما سیمای امروز جهان ما، بردگی مزدی و بی حقوقی ما، گرسنگی و آوارگی ما، می‌تواند سیمای مقدر فردای ما و جهان ما نباشد. نیاز وافر به یک افق اجتماعی، به یک بدیل ممکن و شدنی، به یک راه حل حقیقت‌راهی بخش از این حالت انفجاری، از این محمضه‌ی هراس آور، در هر نفس سنگین جهان بشری ما بانگ زده می‌شود. مشکل این جهان، وجود مناسبات تولیدی و اجتماعی بورژوازی، وجود حاکمیت سرمایه بر آن، است. می‌شود این مناسباتی که اصل سودآوری سرمایه و کار برای مزد را بر جان و سرنوشت مردمان جهان حاکم کرده است، برانداخت و دنیای انسان‌های آزاد و برابر و مرفه را جایگزین آن کرد. این امر ممکن و شدنی است. پیش رفت‌های شگرف تکنولوژیک و رشد حیرت آور نیروهای مولده، در متن ثروت‌های هنگفت این جهان، امکان زندگی توأم با احترام و آسایش را برای تمامی مردمان آن فراهم آورده است. رسالت این مهم، اما بر عهده‌ی کمونیسم کارگران است. کمونیسمی که با اتکا به پایه‌های مادی و اجتماعی خود - طبقه‌ی کارگر - تنها بدیل ممکن و شدنی نظام سرمایه داری است و می‌تواند به اعتبار نقش طبقه‌ی کارگر در تولید اجتماعی، بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی را ملغی کند و دنیای انسان‌های آزاد و برابر و مرفه را بنیان بگذارد.

اما کمونیسم کارگران، در شرایط امروز جهان ما، بیش از قوت، ضعف و فترت خود را به رخ می‌کشاند. تجربه‌ی اتحاد شوروی و بلوک شرق که سرمایه داری دولتی - در

شکل یک رژیم سیاسی پلیسی با پاره‌ای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ممکن در نظام کار مزدی - را تنها سوسیالیسم ممکن به بشریت معرفی کرده بود؛ و بروز «کمونیسم» طبقات دیگر، که با نفوذ آرا و عقاید بورژوازی در جنبش کارگری جهانی، مضمون و محتوای کمونیسم کارگران در الغای کار مزدی و برپایی جهان انسان‌های آزاد و برابر را به بوت‌های فراموشی سپرده و به جنبشی علیه امپریالیسم، برای رشد و شکوفایی صنعت ملی، و یا اصلاحاتی در اقتصاد بازار و... بدل ساخته بود؛ نقشی بس مهم در ضعف و فترت کمونیسم کارگران ایفا نمودند. این‌ها، البته، همگی شکست خوردند. برخی لحظه‌ای درخشیدند و به سرعت خاموشی گرفتند. و برخی دیگر، با پیوستن به بازار آزاد، نشان دادند که بدیلی ماهوی برای نظام سرمایه داری نیستند و دیر یا زود در آن مستحیل می‌شوند.

کمونیسم کارگران، کمونیسم الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی، کمونیسم دنیای انسان‌های برابر و آزاد، اما در پس همه‌ی این تحولات و تغییرات زنده است و در نفس مبارزه‌ی مردمان کارگر علیه استثمار و تبعیض سرمایه داری، سایه روشن خود را تصویر می‌کند. این، تنها بدیل ممکن و شدنی سرمایه داری است. تنها بدیلی است، که می‌تواند گریبان جهان بشری ما را از شر تمامی مصائب نظام سرمایه داری برهاند. اما اگر قرار است کمونیسم به مثابه بدیل این وضعیت نکبتی مادیت یابد؛ اگر قرار است کمونیسم باز هم، مانند دوره‌ای از حیات خویش، بر پایه‌ی کارگری و اجتماعی قدرت مند خود استوار شود؛ اگر قرار است

کمونیسم، به عنوان یک بدیل ممکن و شدنی، سرمایه داری را به هم راه خیل جنبش‌های ارتجاعی مذهبی و ملی آن به مقابله‌ی جدی بطلد؛ اگر قرار است کمونیسم غنچه‌ی امید به پیروزی در مبارزه‌ی سخت علیه ستم و استثمار سرمایه داری را در دل‌های مردمان خسته تن جهان بشری ما پروراند؛ باید تصویری روشن و ممکن از جامعه‌ی کمونیستی، از زندگی و تولید و کار بشر در جامعه‌ی بدون مالکیت خصوصی و بردگی مزدی، به دست داد و همین را پرچم اعتراض لحظه‌ی به لحظه‌ی میلیون‌ها انسان معترض در گستره‌ی جهان کرد. این، تنها راه غلبه بر ضعف و فترت کمونیسم کارگران و به قوت رساندن آن است.

جامعه‌ی سرمایه داری، جامعه‌ای وارونه است که بر پایه‌ی بردگی مزدی اکثریت عظیم شهروندان خود، کارگران، می‌چرخد. بردگی مزدی کارگران در جامعه‌ی سرمایه داری، در حالی که لحظه به لحظه بر میزان ثروت و امکانات رفاهی و تکنولوژیکی آن می‌افزاید، اما خود این بردگان مزدی - و اکثریت عظیم توده‌ی مردم - را از حقوق انسانی، از زندگی شایسته، و از محصول کار و زحمت خویش بی نصیب می‌گذارد. در جامعه‌ی سرمایه داری، کارگر به برده‌ی سرمایه بدل می‌شود؛ برده‌ای که وجود سرمایه به بی وجودی او گره خورده است؛ برده‌ای که افزایش سرمایه از فقر او، قدرت سرمایه از بی حقوقی او، و چرخه‌ی سرمایه از متن درد و رنج زندگی او مایه می‌گیرد. کمونیسم کارگران، فراخوانی به انقلاب اجتماعی و تلاشی برای قرار دادن این جامعه‌ی وارونه بر پایه‌ی های درست خود است. از نقطه نظر مارکس، هدف کمونیسم کارگران، انقلاب علیه اساس مناسبات سرمایه داری، علیه بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید اجتماعی و برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی تولیدکنندگان بر این وسایل، انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی، انقلابی برای رهایی انسان از بردگی مزدی و بازگرداندن شان و حرمت انسانی به جامعه‌ی بشری است. انقلابی که در ادامه‌ی خود، فردیت صوری انسان در جامعه‌ی سرمایه داری را به فردیت واقعی انسان تبدیل می‌کند، انسان را بر سرنوشت خود حاکم می‌نماید، و سازمان کار جامعه را تغییر می‌دهد.

اما کمونیسم کارگران، برای آن که به پرچم انقلاب اجتماعی کارگران علیه ستم و استثمار سرمایه داری تبدیل گردد، می‌باید از گرد و

خاک «کمونیسم» طبقات دیگر و تاثیرات مخرب آن تکانده شود:

• کمونیسم کارگران یک نقد اجتماعی و طبقاتی همه جانبه به جامعه‌ی سرمایه داری و بدیل این جامعه در تمامی وجوهات آن است. از بین رفتن مالکیت خصوصی بورژوازی، الغای بردگی مزدی، داوطلبانه شدن کار و سرانجام تضمین و تامین تمامی مایحتاج مادی و معنوی زندگی همگی اعضای جامعه بدون هر گونه اندازه گیری زمان و میزان و شدت کار آن‌ها، زوال و از بین رفتن دولت سیاسی مافوق مردم، و اداره‌ی شورایی جامعه توسط همگی شهروندان آن، بنیان سازمان یابی کمونیستی جامعه هستند. مارکس در «نقد برنامه‌ی گوتا»، پس از بحث درباره‌ی جنبه‌های مختلف یک برنامه‌ی کارگری برای کمونیسم، روند گذار از جامعه‌ی سرمایه داری به کمونیسم را به دو فاز قابل تفکیک از هم تقسیم می‌کند و در توضیح سازمان تولید و توزیع در فاز اول کمونیسم، که سوسیالیسم هم خوانده می‌شود، می‌نویسد:

«آن چه ما با آن در این جا سر و کار داریم، یک جامعه‌ی کمونیستی است، که بر بنیاد خاص خود تکامل نیافته، بلکه بر عکس، تازه از بطن جامعه‌ی سرمایه داری بیرون آمده است. و بنابراین از هر لحاظ - اقتصادی، معنوی و فکری - هنوز علایم مادرزادی آن جامعه‌ی کهنه‌ای که از بطن آن متولد شده را با خود دارد. به این ترتیب، هر فرد تولید کننده - بعد از این تفریق‌ها برای خدمات عمومی - دقیقاً آن چه را که به جامعه داده است پس می‌گیرد. آن چه او به جامعه داده است، مقدار کار فردی اوست. برای مثال، روز کار اجتماعی عبارت است از مجموعه‌ی ساعات کار فردی. مدت کار فردی هر یک از تولیدکنندگان بخشی از روز کار اجتماعی است، که او ارائه داده است. سهم او در این روز کار اجتماعی است. (بعد از کسر سهمی از کار او، که باید به صندوق عمومی ریخته شود) او از جامعه برگه‌ای دریافت می‌کند مبنی بر این که این یا آن مقدار کار را انجام داده است. و او با این برگه از انبار ذخیره‌ی اجتماعی، وسایل مصرفی به اندازه‌ی همان مقدار کار تحویل می‌گیرد. او همان مقدار کار را که به یک شکل به جامعه داده است، در شکل دیگری پس می‌گیرد. روشن

است که در این جا همان اصلی که مبادله‌ی کالا را تنظیم می‌کند، تا آن جا که منظور مبادله‌ی ارزش‌های برابر است، حاکم می‌باشد...» («نقد برنامه‌ی گوتا»)

به نظر مارکس، در فاز انتقالی و اولیه‌ی کمونیسم، اولاً: مردمانی که قادر به کار هستند، برای استفاده از وسایل مصرفی و مایحتاج زندگی می‌باید کار کنند؛ دوماً: این کار مردمان جامعه، اندازه گیری شده و متناسب با آن وسایل مصرفی و مایحتاج زندگی در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شود؛ و سوماً: میزان استفاده‌ی آن‌ها از وسایل مصرفی و مایحتاج زندگی، به همین اعتبار، متفاوت از یک دیگر و به درست به اندازه‌ی کاری است، که برای جامعه انجام می‌دهند. از همین رو، مارکس حقوق مردمان جامعه‌ای با این مختصات را بورژوازی می‌داند. و به دلیل نابرابری‌های جسمی و توان‌های کار متفاوت آن‌ها، میزان سهم بری و بهره برداری‌شان از تولیدات اجتماعی را نامتساوی به حساب می‌آورد.

مارکس، شرایط گذار این جامعه به فاز بعدی - یعنی کمونیسم - را چنین توضیح می‌دهد:

«اما این عیوب در مرحله‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی کمونیستی، که تازه بعد از دردهای زایمان طولانی از درون جامعه‌ی سرمایه داری پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است، گریزناپذیر می‌باشد. حق، هیچ وقت نمی‌تواند بالاتر از ساختار اقتصادی جامعه، و سطح فرهنگی وابسته و مشروط به آن، باشد.

در یک مرحله‌ی عالی تر از جامعه‌ی کمونیستی، بعد از آن که تبعیت اسارت بار فرد از تقسیم کار، و به هم راه آنی تر بین کار یدی و فکری، از میان رفته است؛ بعد از آن که کار نه فقط یک وسیله برای زندگی، بلکه خود به اولیه‌ترین نیاز زندگی تبدیل شده است؛ بعد از آن که نیروهای مولده به هم راه رشد همه جانبه‌ی فرد افزایش یافته، و تمام چشمه‌های ثروت تعاونی به وفور بیش تری جاری گشته‌اند، فقط آن زمان می‌توان از افق محدود حق بورژوازی تماماً فراتر رفته و جامعه بر پرچم‌های خود خواهد نوشت: از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش!» (همان جا) *

• کمونیسم کارگران، گرایشی است که در تفاوت با سایر گرایش‌های درونی جنبش کارگری، عزیمت از منافع جهانی طبقه‌ی

کارگر را وجه همت خود قرار می‌دهد. و در هر مبارزه و هر مرحله‌ای از جنبش کارگری، منفعت کل جنبش کارگران را فراروی حرکت خود می‌گذارد. کمونیسم کارگران، مدافع حقوق برابر زنان و رفع هر گونه تبعیضی بین زنان و مردان کارگر در مراکز کار و در سطح جامعه، مدافع حقوق انسانی و برابر تمامی کارگران مستقل از ملیت و تابعیت و مذهب، خواهان الغای بردگی کودکان و بر خورداری آنان از بهترین امکانات آموزشی و بهداشتی، خواهان تامین مناسب و مدرن زندگی کارگران سال خورده، و حفظ شان و احترام همگی مردمان جهان است؛

• کمونیسم کارگران، جنبشی برای انقلاب کارگری و کمونیستی است. اما تمامی مساله بر سر این است، که تلاش مستمر برای هر درجه از ارتقای حرمت انسانی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر و هر اندازه از بهبود در وضعیت کار و معیشت آن، که بی شک به افزایش اقتدار سیاسی و اقتصادی این طبقه و کل جامعه‌ی بشری خواهد انجامید و باعث گشایشی نوین در فضای اجتماعی خواهد شد، جنبش طبقاتی کارگران را به انقلاب اجتماعی نزدیک تر می‌کند. برای کمونیسم کارگران، تلاش برای انجام چنین انقلابی از مبارزه برای افزایش دست مزد و ارتقای سطح معیشت کارگران جدا نیست. کمونیسم کارگران هم خواهان الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی است و هم حق برخورداری از امکانات مدرن و مناسب رفاهی، آموزشی و بهداشتی را برای خود و کل جامعه‌ی بشری طلب می‌کند؛ هم انقلاب کارگری را می‌خواهد و هم برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، جدایی دین از

دولت، آزادی زندانیان سیاسی و... می‌کوشد. برای کمونیسم کارگران، تمامی این‌ها اجزا و لحظات یک مبارزه‌ی ارگانیک و به هم پیوسته و تفکیک ناپذیر است. مبارزه‌ای که هدف غایی آن - الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی و ایجاد جامعه‌ی آزاد و برابر انسان‌ها - هرگز از نظر دور نگاه داشته نمی‌شود؛

• کمونیسم کارگران، گرایشی است که کاهش زمان کار - بر پایه‌ی رشد شگرف تکنولوژی و افزایش حیرت آور بارآوری کار - برای آسایش مردمان کارگر جهان را امری ممکن می‌داند، که با عینیت کار و معیشت آنان انطباق دارد. مارکس در آثار خود به مبارزه برای کاهش زمان کار، به مثابه تلاش دایمی انسان برای دست یابی به آزادی و یک عرصه‌ی با اهمیت از کشمکش طبقه‌ی کارگر با بورژوازی، اشاره دارد. از نظر وی، کاهش نسبت کار لازم به اضافی در پروسه‌ی رشد بارآوری کار، امری ممکن و شدنی است. مارکس بر این واقعیت تاریخی تاکید می‌کند، که تصاحب قهرآمیز کار اضافی در سرمایه داری و برده داری و هر نظام طبقاتی دیگری یک امر مشترک است؛ در حالی که قلمرو آزادی آن جا آغاز می‌شود، که کار ناشی از ضرورت باشد. وی در جلد سوم «کاپیتال»، کشمکش دائمی بین این دو قلمرو - قلمرو آزادی و قلمرو ضرورت - را در طول تاریخ جامعه‌ی بشری توضیح می‌دهد: با رشد نیازهای جامعه‌ی بشری، قلمرو ضرورت وسیع تر می‌شود، چرا که تامین نیازهای فزاینده‌ی جامعه‌ی بشری به انجام کار بیش‌تری گره می‌خورد. اما سطح پیش رفت تکنولوژی و افزایش بارآوری کار به مراتب

سریع تر از رشد نیازهای جامعه‌ی بشری است و در نتیجه، مقدار کار لازم برای تامین این نیازهای عمومی کاهش می‌یابد. و بدین ترتیب، با پیش رفت جامعه‌ی بشری، قلمرو ضرورت به طور مداوم کوچک تر و قلمرو آزادی گسترده تر شدن دایمی قلمرو آزادی - یعنی کاهش منظم زمان کار - می‌شود، وجود نظام طبقاتی‌یی است، که طبقه‌ی حاکم آن به یمن مالکیت وسایل تولید و در اختیار داشتن قوه‌ی قهر، هم کار اضافی مردم کارگر را تصاحب می‌کند و هم از موقعیت برتر خود محافظت می‌نماید. مارکس می‌گوید:

«آزادی در این حوزه تنها منوط به این است که انسان سوسیالیزه شده، تولید کنندگان متحد، به شیوه‌ای عقلانی بر متابولیسیم انسان و طبیعت مسلط شوند به جای آن که به مثابه نیروی کوری زیر سلطه‌ی آن باشند، با صرف کم‌ترین انرژی در شرایطی شایسته و منطبق با طبیعت انسانی شان آن را به کنترل جمعی خود در آورند. اما این هم چنان در قلمرو ضرورت باقی می‌ماند. قلمرو واقعی آزادی، تکامل نیروهای انسانی هم چون هدفی در خود، فراسوی آن آغاز می‌شود، گرچه تنها به هم راه این قلمرو ضرورت، هم چون شالوده‌ی آن، می‌تواند شکوفا شود. کاهش روز کار پیش شرط اساسی است.»

از نظر کمونیسم کارگران، در جامعه‌ای که نه اسیر عقب ماندگی تکنولوژی است و نه به کمبود امکانات دچار است، نیازی به بیکارسازی مردم کارگر، تحمیل زمان کار طولانی، شدت کار فرساینده، دست مردهای نازل و... نیست. هیچ رشته‌ای از تولیدات صنعتی و کشاورزی، و حتا علمی، در جامعه‌ی بشری امروز نیست که اتوماتیزه نشده باشد و یا امکان اتوماتیزه کردن آن به فوریت وجود نداشته باشد. اگر غیر از این هست، تنها دلیل آن وجود نیروی کار ارزانی است، که ضرورت سرمایه گذاری برای اتوماتیزاسیون و بالا بردن ترکیب فنی سرمایه را فعلا ایجاب نمی‌کند. اگر به رغم این همه امکانات، هنوز انبوهی از مردم کارگر از کار بیکار می‌شوند، در فقر و فلاکت دست و پا می‌زنند، و گرسنه سر بر زمین می‌گذارند، این همه فقط ناشی از مناسبات اجتماعی و تولیدی سرمایه داری و مالکیت بورژوایی موجود است.

• کمونیسم کارگران، گرایشی است که با



سازمان دادن مبارزه‌ی ضد سرمایه داری کارگران و تلاش برای تثبیت آرایش شورایی در تشکل یابی و مبارزه‌ی کارگران تمیز داده می‌شود. آرایش شورایی، طبقه‌ی کارگر را در کلیت خود فارغ از کار رشته‌ای و حرفه‌ای در بر می‌گیرد و به حرکت در می‌آورد؛ به دموکراسی و اقدام مستقیم کارگران میدان می‌دهد؛ و آنان را به عنوان پیکره‌ای هم‌گون و برابر بر سرنوشت مبارزه‌ی خود حاکم می‌کند. تشکل یابی و مبارزه‌ی شورایی کارگران، تنها به عرصه‌ی مبارزه‌ی اقتصادی، مبارزه برای بهبود کار و معیشت کارگران، محدود نمی‌شود و قادر است به نیازهای مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر نیز بپردازد؛ قانونیت بورژوازی، در متن دموکراسی و اقدام مستقیم کارگری، مانعی بر اعتراض و مبارزه‌ی آن نمی‌بندد؛ و به لحاظ سنت مبارزاتی - بر خلاف سندیکاها، که بر پشتوانه‌ی سیاسی و پراتیکی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی تکیه دارند - بر تجربه‌ی کمون و اکتبر و هزاران هزار مبارزه‌ی شورانگیز و مستقیم کارگران جهان متکی است؛

• کمونیسیم کارگران، جنبش سیاسی و اجتماعی یک طبقه‌ی متعین اجتماعی است؛ طبقه‌ی محصول تولید بزرگ. این جنبش، سیاست و سنت و افق انقلاب کارگری و کمونیستی آن، با کم و زیاد شدن کمیت و وزن اجتماعی طبقه‌ی کارگر دست خوش تغییر نمی‌گردد؛ چرا که کم و زیاد شدن کمیت و وزن اجتماعی طبقه‌ی کارگر، در موقعیت کارگران در شیوه‌ی تولید سرمایه داری، و در وجود بردگی مزدی و مالکیت خصوصی آن، تغییری به وجود نمی‌آورد. کارگر هم‌چنان کارگر می‌ماند؛ مشقات استثمار سرمایه داری هم‌چنان شیرهی جان او را می‌مکد؛ فلاکت او، بی‌تامینی او، بی‌حقوقی او، از خودبیگانگی او در جامعه‌ی سرمایه داری، هم‌چنان زندگی او را در چنبره‌ی خود درهم می‌فشد. و به اعتبار همه‌ی این‌ها، هم‌چنان مبارزه‌ی ضد سرمایه داری کارگر و کمونیسیم کارگران موضوعیت و تداوم می‌یابد. به قول مارکس:

«شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه‌ی بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه؛ شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است. کار مزدوری منحصر به رقابت فی‌مابین کارگران بسته است. ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلااراده و بلامقاومت آنست، به جای

پراکندگی کارگران، که از رقابت آن‌ها ناشی است، یگانگی انقلابی آن‌ها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می‌آورد. بنابراین، با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص می‌دهد، فرو می‌ریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می‌آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا، به طور همانندی ناگزیر است.» («مانیفست کمونیست»، بخش بورژواها و پرولترها)

• کمونیسیم کارگران از نظر اجتماعی، جنبش اعتراضی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری است. جنبشی که از نظر فکری، مهر آرا و عقاید مارکس، نقد عمیق و منسجم او به شیوه‌ی تولید سرمایه داری، و راه رهایی انسان از بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی، را بر خود دارد. برای مارکس، کمونیسیم یک حرکت در جریان، یک جنبش اجتماعی حی و حاضر، در طبقه‌ی کارگر است. حرکت و جنبشی، که با تعیینات ویژه‌ی خود از سایر گرایش‌های درونی طبقه‌ی کارگر متمایز می‌شود. مارکس از متن این گرایش موجود و متفاوت، تعیینات اجتماعی آن را از سایر گرایش‌های طبقه‌ی کارگر تفکیک و تعریف می‌کند:

«صفت میزهی کمونیسیم عبارت از الغای مالکیت به طور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغای مالکیت بورژوازی. و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کامل‌ترین مظهر آن چنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد مبتنی است... شما از این که ما می‌خواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم به هراس می‌افتید. ولی در جامعه‌ی کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضای جامعه لغو شده است... بنابراین شما ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آنست... معترضان می‌گویند که بر اثر الغای مالکیت خصوصی هر گونه فعالیت متوقف می‌شود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا می‌گیرد. در این صورت می‌بایستی جامعه‌ی بورژوازی مدت‌ها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد. زیرا در این جامعه آن که کار می‌کند، چیزی به دست نمی‌آورد و آن که چیزی

به دست می‌آورد، کار نمی‌کند. همه‌ی این بیم و هراس‌ها به این تکرار مکرر محدود می‌شود که وقتی سرمایه وجود نداشت، کار مزدوری نیز دیگر وجود نخواهد داشت.» («مانیفست کمونیست»، بخش پرولتاریاها و کمونیسیم‌ها)

برای کمونیسیم کارگران، تئوری‌های مارکس ابزار نقد است. ابزار تحلیل عمیق و منسجم ریشه‌های مشقاتی است، که طبقه‌ی کارگر و کل بشریت در جامعه‌ی سرمایه داری تجربه می‌کنند؛ ابزار قابل درک و فهم شدن مکانیسم‌ها و کارکردهای به ظاهر پیچیده‌ی سرمایه و حاکمیت سرمایه داری است؛ ابزار دست یابی طبقه‌ی کارگر به خودآگاهی اجتماعی - تاریخی و شناخت آن امکانات و داده‌هایی است که در متن شیوه‌ی تولید سرمایه داری و برای تحول آن فراهم آمده است؛ ابزار شناخت دردی است، که طبقه‌ی کارگر و کل جهان بشری ما را به فغان کشانده است.

مارکس از منظر منافع طبقاتی کارگران، درد جامعه‌ی معاصر را وجود مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و بردگی مزدی می‌داند و امکان تحول کمونیستی جامعه‌ی سرمایه داری را به مثابه نقطه‌ی پایان این درد، فراروی طبقه‌ی کارگر می‌گذارد. برای مارکس، تحول کمونیستی جامعه‌ی سرمایه داری - که امکانات و داده‌های آن در متن شیوه‌ی تولید سرمایه داری فراهم آمده است - تنها راه رهایی انسان از هر نوع بردگی و استثمار است. و این مهم نیز تنها با از میان بردن سرمایه و حاکمیت سرمایه داری توسط طبقه‌ی کارگر خودآگاه ممکن می‌شود. تئوری مارکس، ابزار انقلاب اجتماعی مردمان کارگر است. و آن گاه:

«به جای جامعه‌ی کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی‌اش، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن تکامل آزادانه‌ی هر فرد شرط تکامل آزادانه‌ی همگان است.»

* برای دریافت بیش‌تر نظرات مارکس در این باره، به مقاله‌ی «آینده‌ی بشر در قرن بیست و یکم: کمونیسیم تنها راه ممکن رهایی و سعادت انسان»، نوشته‌ی فرهاد بشارت، مندرج در دفتر چهارم «نگاه»، ژانویه‌ی ۲۰۰۰، مراجعه کنید.
